

جهانی شدن و مسأله هویت در خاورمیانه^۱

رحمن قهرمان پور^۲

مقدمه

جهانی شدن واژه‌ای است که اغلب برای توصیف تحولات بنیادین جهان در طی دو دهه گذشته به کار می‌رود، لذا برای درک این تحولات ناگزیر از بررسی روند جهانی شدن هستیم. برای این کار می‌توان از روش‌های مختلفی استفاده کرد و یکی از این روش‌ها عبارت است از بررسی روند جهانی شدن از منظر تحول در پارادایم قدرت. در اینجا مسأله اصلی عبارت است از تحول در شیوه‌های اعمال قدرت بر اثر فشردگی فضا - زمان و نیز تحول در مفهوم امر سیاسی و غیرسیاسی. میان این تحولات و ظهور یک شبکه فراملی قدرت - مقاومت، یک ارتباط متقابل وجود دارد. چنین شبکه‌ای فضای محلی را به فضای جهانی و زمان محلی را به زمان جهانی پیوند می‌دهد و در نتیجه آن، بازیگران مختلف هم‌زمان در سطوح متعدد فراملی، ملی و فروملی کنش انجام می‌دهند. یکی از مهمترین ویژگی‌های چنین شبکه‌ای وجود هم‌زمان قدرت و مقاومت است. علاوه بر این ظهور شبکه‌های الکترونیکی باعث خلق فضای اجتماعی جدیدی می‌شود که می‌توان آن را فضای اجتماعی فراملی نامید.

۱. این مقاله خلاصه‌ای از پایان نامه مؤلف می‌باشد که در راستای گسترش همکاری علمی و پژوهشی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با دانشگاه‌ها و مراکز علمی و حمایت از پایان‌نامه‌هایی که با موضوع‌های مرتبط با سیاست خارجی ایران طرح و به اجرا در می‌آیند، به صورت پروژه، مورد حمایت مالی این دفتر قرار گرفته است.
۲. آقای رحمن قهرمان پور، دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است.

یکی از مهمترین تبعات روند جهانی شدن عبارت است از تأثیرات این فرایندها بر هویت‌ها در حالت کلی و هویت ملی در حالت خاص. به لحاظ تاریخی هویت ملی پدیده‌ای است که با ظهور جوامع مدرن سرمایه‌داری صنعتی در جهان غرب رشد و گسترش پیدا کرده است. دولت - ملت به عنوان اصلی‌ترین محصول مدرنیته، فضایی هویتی را ایجاد می‌کرد که در آن مرز میان «خود» و «دیگر» به عنوان اصلی‌ترین عنصر شکل‌دهنده هویت‌های ملی، مدام تولید و باز تولید می‌شد. علاوه بر این فضای هویتی مدرنیته یک فضای ملی بود و نه جهانی. در نتیجه دولت‌های مدرن می‌توانستند در فضا - زمان ملی آن هم با توسل به ابزارهایی نظیر مطبوعات، رسانه‌های جمعی، نظام آموزشی و نظام قضایی، یک روایت از هویت ملی ایجاد کنند. روند ایجاد هویت ملی در جوامع مدرن را می‌توان با مفهوم هژمونی توصیف کرد که موجب کاهش علاقه‌مندی و وفاداری به هویت‌های فروملی و افزایش تعهد به هویت ملی شد. صنعتی شدن جوامع مدرن ابزار مهمی برای کسب هژمونی و در نتیجه روایت هویت ملی بود.

با رشد نظام سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ جهانی دوم، اندک‌اندک جریان‌ات فراملی تهدیدکننده هویت ملی نیز رشد کردند و موجبات تضعیف روایت هویت ملی در فضا - زمان محلی را فراهم نمودند. چهار حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مطالعات توسعه‌ای، ادبیات مرتبط با ناسیونالیسم و بالاخره ادبیات انتقادی در روابط بین‌الملل از اصلی‌ترین حوزه‌هایی بودند که در آنها هویت ملی زیر سؤال رفت. تمرکز مطالعاتی این رشته‌ها پیرامون کاهش وفاداری‌های ملی و افزایش وفاداری‌های فراملی نسبت به گذشته بود. به این معنا که تقویت جریان‌ات فراملی، توانایی گذشته دولت‌ها را در تداوم روایت هویت ملی تحت تأثیر قرار داده و در نتیجه هویت‌های جدید در عصر جهانی شدن، در مرز میان جریان‌های فراملی و مقاومت‌های فروملی شکل می‌گیرند.

اگر تحولات اواسط دهه ۱۹۷۰ را نقطه عطفی در روند تاریخی جهانی شدن بدانیم در آن صورت می‌توان گفت که نفت و اسلام‌گرایی دو ویژگی اصلی خاورمیانه عصر جهانی شدن هستند. به همین دلیل در بررسی مسأله هویت ملی در کشورهای این منطقه نمی‌توان این دو عامل را نادیده گرفت. اگرچه اسلام‌گرایی پدیده‌ای است که عمدتاً با انقلاب اسلامی ایران موضوعیت پیدا کرد، ولی به لحاظ تاریخی نفت یکی از عوامل مهم بین‌المللی‌تر شدن منطقه خاورمیانه طی قرن بیستم بوده است. تشدید فرایند جهانی شدن همراه بود با سومین مرحله بین‌المللی‌تر شدن

منطقه خاورمیانه بعد از انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق، دو مرحله پیشین را می‌توان در اوایل قرن بیستم و نیز بعد از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد پیگیری کرد. همزمان با بین‌المللی‌تر شدن خاورمیانه، هویت‌های ملی شکل گرفته در این منطقه نیز بیشتر از گذشته تحت تأثیر نیروهای فراملی و فروملی قرار گرفته‌اند. یکی از تبعات اصلی هویت ناشی از جنگ سرد در خاورمیانه گرایش دولت‌های منطقه به تقویت هویت سرزمینی بود و این در حالی بود که در سطح فراملی گسترش نظام سرمایه‌داری زمینه‌های تضعیف هویت سرزمینی را فراهم می‌کرد.

تقویت نیروهای فروملی در ایران زمان شاه بر اثر فشار آمریکا و به تبع آن سقوط نظام شاهنشاهی را می‌توان از نخستین بارقه‌های تقویت نقش نیروهای فراملی در هویت ملی در عصر جهانی‌شدن دانست. وقوع انقلاب اسلامی و رشد اسلام‌گرایی افزون بر تعارض پیش گفته، تعارض هویتی دیگری را نیز در کشورهای خاورمیانه رقم زد و آن تعارض میان هویت‌های ملی سکولار و مذهبی بود. با وقوع جنگ خلیج فارس که بعد از پایان جنگ سرد رخ داد، چهارمین مرحله بین‌المللی‌شدن خاورمیانه آغاز شد. در این دوران با افول شدید پان‌عربیسم، هویت کشورهای عربی محافظه‌کار با امنیت آنها و در نتیجه حضور آمریکا در منطقه گره خورد. جهانی‌شدن رسانه‌ها و خیزش دوباره ناسیونالیسم کرد دو پدیده دیگری بود که مسأله هویت ملی را در خاورمیانه تحت تأثیر قرار داد. در نتیجه این حوادث روایت نیم‌بند هویت ملی در این کشورها نیز با تهدیدات جدیدی مواجه شد.

ترکیه و ایران دو کشور مهم منطقه‌ای بودند که به دلیل شرایط تقریباً مشابه تاریخی، از حوادث پیش گفته تأثیر پذیرفتند، اما به خاطر سیاست‌هایی که این دو کشور از اوایل دهه ۱۹۸۰ اتخاذ کرده بودند، این تأثیرها اشکال متفاوتی داشت. در ترکیه فروپاشی شوروی منجر به تضعیف موقعیت نظامیان و تقویت موقعیت اسلام‌گرایان شد. در نتیجه این امر نظامیان کوشیدند با نزدیک شدن به سکولارها، موقعیت اسلام‌گرایان و کردها را تضعیف کنند. بازتاب خارجی این مسأله ائتلاف نظامی این کشور با اسرائیل بود. در نقطه مقابل ترکیه، ایران برای رفع تهدیدات هویتی به نیروهای فراملی متوسل نشد و کوشید تا با بهره‌گیری از روایت خاص هویتی پدید آمده در دهه نخست و با اتخاذ سیاست‌هایی چون مبارزه با تهاجم فرهنگی، اسلامی‌شدن دانشگاهها، توجه بیشتر به زبان فارسی و غیره، به مقابله با این تهدیدات بپردازد.

۱. جهانی شدن و ظهور «شبکه فراملی قدرت - مقاومت»^۱ (مدل TPRN)

جهانی شدن روندی است در حال تکوین و نه تکامل. تکوین الزاماً یک فرایند خطی و برگشت‌ناپذیر نیست و چه بسا در این فرایند ابزارهای همگون موجب ناهمگونی شوند. بازیگران مختلفی در این تکوین سهیم هستند و تعدد آنها موجب پیچیدگی فرایند جهانی شدن گشته است، لذا درک جهانی شدن تا حد زیادی وابسته به درک این پیچیدگی است. اگرچه الگوها عموماً در صدد ساده کردن فهم پدیده‌ها هستند، ولی این بدان معنا نیست که نمی‌توان برای فهم پدیده‌های پیچیده مدل نظری ارائه کرد. لزوم طرح مدلی برای فهم جهانی شدن نیز از همین جا ناشی می‌شود. الگوها عموماً حول یک مفهوم مرکزی طراحی می‌شوند و این مفهوم مرکزی در مدل مورد نظر ما، مفهوم قدرت و مقاومت است.

قدرت مفهومی است که عمدتاً در نظریه سیاسی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. تا چند دهه پیش توجه به چگونگی اعمال قدرت و جنبه‌های مختلف قدرت محدود به رشته‌ها و نظریه‌های خاص بود. اما ظهور نظریه‌های موسوم به انعکاسی در روابط بین‌الملل و علوم سیاسی موجب شد تا قدرت بار دیگر مورد توجه بسیاری از نظریه‌پردازان قرار گیرد. توسیع مفهوم قدرت در نظریه‌های انعکاسی مقدمه‌ای بود بر تحلیل قدرت به عنوان پدیده‌ای چندبعدی و چندسطحی. برای توصیف قدرت در این شکل جدید می‌توان از مفهوم شبکه قدرت کمک گرفت. در عصر جهانی شدن، قدرت در یک نقطه خاص از فضا-زمان انباشته نشده، بلکه بین بازیگران مختلف و نیز فضاها و مختلف توزیع شده است (البته این به معنای نفی وجود شکل برتری از قدرت در عصر جهانی شدن نیست). در یک شبکه قدرت انواع بازیگران انواع قدرت را اعمال می‌کنند. ممکن است یکی از مدارها جریان قدرت بیشتری را به خود اختصاص دهد، ولی این به معنای قطع جریان قدرت در سایر مدارها نیست.

اما وجود قدرت به معنای مطلق بودن آن نیست. نمی‌توان قدرتی را تصور کرد که بدون مقاومت باشد، زیرا در قدرت مطلق، قدرت معنای خود را از دست می‌دهد. اگر در یک جامعه فرد یا گروهی دارای قدرت مطلق باشد، این بدان معناست که گروه دیگر از خود هویتی ندارد. پس وجود قدرت نشانگر آن است که مطلق نیست.^(۱) با وارد کردن مفهوم مقاومت در شبکه قدرت

1. Transnational Power - Resistance Network (TPRN)

می‌توانیم از شبکه قدرت - مقاومت سخن بگوییم که در آن برخی از بازیگران اعمال قدرت و برخی دیگر اعمال مقاومت می‌کنند. چنین شبکه‌ای به دلیل متحول شدن مفهوم فضا - زمان در عصر جهانی شدن، فراملی است و زمان آن نیز به یک تعبیر زمانی جهانی است. در این شبکه، جهانی در محلی و محلی در جهانی حضور هم‌زمان دارد. مقاومت موجود در شبکه مزبور سوژه محور بوده و ریشه در تصور^۱ بازیگران مختلف از قدرت اعمال شده دارد. بازیگران مقاومت‌کننده در صورت دستیابی به شکل برتر قدرت، این توانایی را پیدا می‌کنند که خود اعمال قدرت کنند.

قدرت موجود در چنین شبکه‌ای در فضای جهانی شدن معنا پیدا می‌کند. چنین قدرتی به واسطه دستکاری فضا - زمان و نیز مقوله سیاست، امکان حضور همه‌جایی پیدا می‌کند و در نتیجه مرز میان جهانی و محلی کدر می‌شود. این قدرت معطوف به یک هویت واحد فراملی نیست. آنچه حاکم است، نوعی تکثرگرایی هم در اعمال قدرت و هم در اعمال مقاومت است. به همین دلیل در بطن جهانی شدن یک هستی‌شناسی مسلط وجود ندارد که بتوانیم ادعا کنیم با گذشت زمان این هستی‌شناسی (که هستی‌شناسی برآمده از دل اعمال قدرت است) خود را بیشتر نشان خواهد داد. به تعبیر زیگمونت باومن به دلیل فروپاشی مرکز معنابخشی در دوران پس از جنگ سرد، مرکز مشروعیت‌بخشی هم فروپاشیده است، لذا گرایش‌های بنیادگرایانه همانقدر در جهانی شدن مشروعیت دارند که گرایش‌های طرفدار آمیزش فرهنگی.^(۲)

برای توصیف ماهیت شبکه فراملی قدرت - مقاومت که در آن بازیگران متعددی همچون سازمان‌های غیردولتی، دولت - ملت‌ها، شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی بین‌حکومتی،^۲ جنبش‌های نوین اجتماعی،^۳ افراد و گروه‌های تروریستی، اعمال قدرت و مقاومت می‌کنند، می‌توان از مفروضات زیر بهره گرفت:

۱. رفتار بازیگران مختلف تکوین‌دهنده روند جهانی شدن و شبکه فراملی قدرت - مقاومت

"TPRN" است.

۲. به لحاظ تاریخی دو عامل در تکوین شبکه فراملی قدرت - مقاومت از اواسط دهه ۱۹۷۰،

1. Imaginary

2. IGO

3. New Social Movements (NSM)

نقش مؤثری داشته‌اند، سرمایه‌داری و فن‌آوری اطلاعات که در این میان عامل نخست مهمتر بوده است.

۳. قدرت اعمال شده در شبکه فراملی قدرت-مقاومت فاقد یک شکل واحد و سازمان یافته است.

۴. همه بازیگران شبکه هم اعمال قدرت می‌کنند و هم با اعمال مقاومت مواجه می‌شوند. اما برخی از بازیگران نظیر شرکت‌های چندملیتی و دولت‌های سرمایه‌دار غربی بیش از بازیگران دیگر اعمال قدرت می‌کنند. برخی دیگر نیز همانند سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های نوین اجتماعی بیشتر اعمال مقاومت می‌کنند.

۵. مقاومت شکل گرفته در میان بازیگران ریشه در تصور آنها دارد و هرچه از حوزه اقتصاد به حوزه فرهنگ نزدیکتر می‌شویم، به همان اندازه مقاومت افزایش می‌یابد.

۶. افزایش تعداد بازیگران، تعداد تعاملات را افزایش داده و همین امر منجر به افزایش عدم قطعیت و پیچیدگی شده است.

یکی از مزایای اتخاذ رهیافت تکوین‌گرایی اجتماعی این است که راه برای تحول باز می‌شود. این رهیافت که به لحاظ معرفت‌شناختی میان ذات‌گرایی و رهیافت‌گفتمانی نسبت به هویت قرار دارد، حوزه اراده آزاد اجتماعی را گسترش می‌دهد و لذا زمینه را برای پیشرفت اجتماعی فراهم می‌کند.^(۳) از این منظر می‌توان به این پرسش مهم که آیا جهانی شدن روندی است برگشت‌ناپذیر، پاسخ داد. درست است که جهانی شدن به واسطه رفتار بازیگران تکوین پیدا می‌کند، ولی این رفتارها موقتی و گذرا نیستند، از همین رو احتمال بازگشت‌پذیر بودن روند جهانی شدن خیلی کم است. در مورد هویت‌ها نیز این رهیافت گویای این نکته است که هویت ملی در عین حال که متحول می‌شود، دارای ویژگی‌هایی است که تکوین پیدا کرده‌اند و به راحتی و به سرعت عوض نمی‌شوند. این ویژگی‌ها را می‌توان همان ویژگی‌ها و تجارب مشترک تاریخی یک ملت دانست.

مسئله دیگر در مدل ذکر شده نقش دولت-ملت‌ها در روند جهانی شدن است که موضوع منازعه میان نورنالیسم و نئولیبرالیسم است. در اینجا این مفروض که دولت‌ها در برابر جهانی شدن انفعالی عمل می‌کنند، پذیرفته نمی‌شود؛ چون به نظر می‌رسد که هنوز هم بازیگران دولتی

نقش مهمی در تکوین روند جهانی شدن دارند. اما این به آن معنا نیست که بازیگران دیگر اهمیت چندانی ندارند. یکی از تبعات مهم جهانی شدن برای دولت‌ها، تضعیف کنترل انحصاری گذشته دولت‌ها بر جریان‌ها فراملی است. ظهور شبکه‌های الکترونیکی و فضای مجازی بارزترین نمود این تضعیف است. فضای سیبرنیتیکی اطلاعات دیگر بار در حال متحول کردن ماهیت بشری است. قدرت کانون خود را تغییر می‌دهد، سرعت بر فضا غالب می‌شود، نظم به بی‌نظمی تبدیل می‌شود. اجتماع مراکز خود را از دست می‌دهد و ارزش‌ها به واسطه متحول شدن عاملیت انسانی شاخصه‌های گذشته خود را از دست می‌دهند. (۴)

ظهور شبکه فراملی قدرت - مقاومت دو نتیجه عمده به همراه دارد: تشدید انقباض فضا - زمان و متحول شدن امر سیاسی. در نتیجه ظهور این شبکه فهم از زمان و نیز مدیریت زمان تحولی اساسی شده است. بازیگرانی که توانایی اعمال قدرت بیشتری دارند، بهتر می‌توانند زمان را در راستای خواست‌های خود مدیریت کنند. به هم نزدیکتر شدن سطوح فراملی و فروملی را می‌توان حاصل این انقباض فضا - زمان دانست. در زمینه تحول در امر سیاسی نیز ما شاهد آن هستیم که سیاست حاد و ملایم گذشته دچار تحولی اساسی شده است. سیاست در بسیاری از جوامع امروزی امری هدایت‌شده از بالا نیست. به همین دلیل نیز امر سیاسی الزاماً همان چیزی نیست که دولت تعریف می‌کند. آنچه امروزه سیاست هویت نامیده می‌شود، جلوه آشکاری است از متحول شدن مفهوم خود سیاست و نیز امر سیاسی.

۲. هویت در مدرنیته

یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های دوران مدرن عبارت است از تکثیر دولت‌های حاکم به عنوان اصلی‌ترین شکل اجتماع سیاسی. پیش از واحد دولت - ملت آنچه وجود داشت، عبارت بود از اجتماعات فرهنگی؛ یعنی اجتماعاتی مبتنی بر زبان، نژاد، قوم و مذهب. با تشکیل دولت - ملت‌ها اجتماعات سیاسی پا به عرصه وجود گذاشته و باعث تحت تأثیر قرار گرفتن اجتماعات پیشین شدند. به تبع این تحول هویت‌ها نیز در دوران مدرن از هویت‌های فرهنگی فراتر رفته و لایه جدیدی به نام هویت ملی را شکل دادند. این هویت ملی در فضای مدرنیته شکل گرفت.

فضایی که در آن ساختارهای هویتی کل‌گرایانه^۱ دینی گذشته در حال از هم پاشیده شدن بودند و آدمی دیگر موقعیت خود را در این جهان برحسب سلسله مراتب کیهانی گذشته که از خدا آغاز و به انسان ختم می‌شد، تعریف نمی‌کرد.^(۵) کیهان‌شناسی^۲ مدرنیته برخلاف کیهان‌شناسی پیشامدرنیته، مبتنی بر تکامل و پیشرفت بود و وجود «دگر» هویتی زمینه را برای این پیشرفت مهیا می‌کرد. این دگر در سطوح مختلف هویت بازتولید می‌شد و حادترین شکل آن «دگر» ملی بود.

افزایش تولید صنعتی، شکل‌گیری دولت - ملت‌های بزرگ و سیاست طبقاتی سه ویژگی عمده مدرنیته بودند که هویت‌های مدرن را نیز تحت تأثیر خود قرار دادند. ویژگی نخست باعث شد تا افراد به واسطه اشغال موقعیت اجتماعی نوعی هویت کسب کنند که نت آن را هویت نقشی می‌نامد. این هویت جدای از هویت نوعی (فرهنگی، قومی) و هویت فردی بود و نقشی اساسی در وفاداری افراد جامعه به هویت ایجاد شده توسط دولت - ملت‌ها داشت. اما در تعریف هویت در حالت کلی گفته می‌شود که هویت نوعی رابطه با یک نقطه مرکزی است، لذا اگر افرادی نسبت به یک مسأله احساس مشترک داشته باشند، در آن صورت آن‌ها نسبت به آن مسأله مرکزی دارای هویتی واحد هستند و این می‌تواند در سطحی بالاتر منجر به انسجام اجتماعی شود؛ پس هویت مبتنی بر فهم مشترکی است که همزمان مستلزم متفاوت بودن از دیگران است. از این منظر هویت؛ یعنی طبقه‌بندی و مساوی قرار دادن یک فرد با فرد دیگر یا دیگران. اگر مقوله‌ای اصل اولیه تشکیل گروه شود، در آن صورت هویت بین فرد و جمع نوعی پیوند ایجاد می‌کند. این پیوند ممکن است برحسب فضا و زمان تغییر کند یا توسط افراد بیرون یا درون اجتماع پذیرفته یابد شود.^(۶)

تکوین هویت‌های ملی در مدرنیته هویت‌های دیگر را هم تحت تأثیر قرار داد و موجب شد تا این هویت از نظر سلسله مراتب بالاتر از هویت‌های فرهنگی - قومی و حتی شخصی قرار بگیرد. همین موفقیت باعث شد تا هویت ملی مبنای حل تعارضات هویتی در جوامع مدرن صنعتی باشد. مهمترین کارکرد هویت ملی در این جوامع عبارت بود از تفکیک یک ملت از ملت دیگر با تکیه بر آگاهی مشترک حول مفهوم یا مفاهیم تعریف شده جمعی. این تفکیک بیش از هر

1. Holistic

2. Cosmology

چیز مقوله‌ای شناختی است؛ یعنی تا زمانی که آگاهی مشترکی برای تفکیک «خود» از «دگری» پدید نیاید، هویت ملی هم امکان شکل‌گیری ندارد، اما این آگاهی مشترک چگونه به وجود می‌آید و ماهیت آن چیست؟ چرا افراد وفاداری‌های ملی را بر وفاداری‌های قومی - مذهبی ترجیح می‌دهند، آن هم در حالی که خیلی از آنها ناخواسته به این کار تن در می‌دهند؟

در پاسخ به این پرسش جواب‌های متعددی می‌توان ارائه کرد. لیبرال‌ها بر عقل جهان‌شمول تأکید دارند. آنها اگرچه از تحمل تنوع حمایت می‌کنند، اما معتقدند این تحمل و تساهل مبتنی بر شناسایی ظرفیت‌های عام همه این‌ای بشر است. مفهوم شهروندی از نظر لیبرال‌های سنتی به این معناست که تنوعات قومی، نژادی و جنسی نباید موقعیت شهروندان را تحت تأثیر قرار دهد. این تفاوت‌ها باید محدود به حوزه خصوصی باشد. در حوزه سیاسی شهروندان باید اختلافات را کنار گذاشته و بر اساس خیر همگانی عمل کنند.^(۷) خلاصه لیبرال‌ها بر این باورند که شهروندان می‌توانند با تکیه بر عقل جهان‌شمول خود نقاد کانتی، وفاداری‌های فروملی را کنار گذاشته و به هویت ملی تن در دهند. در اینجا اجباری در کار نیست، افراد با تکیه بر عقل خود است که اقدام به این کار می‌کنند. در ضمن جهان‌شمول بودن عقل به معنای جهان‌شمول بودن هویت نیست، چون انسان‌ها با داشتن هویت ملی هم می‌توانند به عقل جهان‌شمول دسترسی پیدا کنند. پس مبنای حل تعارض‌های هویتی عبارت است از تأکید بر عقل جهان‌شمول.

«بندیکت اندرسون» در پاسخ به چگونگی تکوین هویت ملی، بر نقش مهم سرمایه‌داری تأکید می‌کند. به اعتقاد وی گسترش چاپ کتاب، روزنامه و نظام آموزشی باعث شد تا روایت هویت ملی در بستر جامعه تداوم پیدا کند؛ یعنی افراد مدام خود را از دیگران مجزا بدانند. به اعتقاد وی لزوم این روایت هویت از آنجایی ناشی می‌شود که جوامع نیز همانند انسان‌ها گذشته خود را فراموش می‌کنند و این زمینه متمایز ساختن خود از دگری را در آنها تضعیف می‌کند.^(۸) طبیعی است که این روایت هویت تا حد زیادی مدیون توانایی دولت‌ها برای کنترل جریان‌های فراموشی است. این کنترل باعث می‌شد تا ابزارهای روایت هویت تا حد ممکن از دخالت نیروهای فراموشی مصون بمانند و به یک عبارت ملی باشند. بدین ترتیب هویت ملی در تعامل افراد جامعه با دولت است که شکل می‌گیرد.

با دخالت دادن مفهوم قدرت - مقاومت در رابطه میان دولت با جامعه، این مفهوم خود به خود به هویت نیز مربوط می‌شود؛ یعنی این پرسش مطرح می‌شود که قدرت دولتی در مدرنیته چگونه اقدام به تکوین هویت ملی کرده است؟ آیا این کار با رضایت افراد جامعه صورت گرفته یا افراد درون یک ساختار مجبور به چنین گزینشی بوده‌اند؟ از منظر منافع سؤال این است که آیا گرایش به هویت ملی مطابق منافع افراد است یا افراد به واسطه قدرت اعمال شده بر آنها به خطا چنین می‌پندارند؟ در یک سطح عمیق‌تر این پرسش‌ها به نوعی ادامه منازعه ساختار - کارگزار است.

در مدل شبکه فراملی قدرت - مقاومت، برای برون‌شدن از این منازعه از مفهوم هژمونی استفاده می‌شود که نخستین بار در آثار گرامشی مورد استفاده قرار گرفت. هدف اصلی گرامشی از طرح این مفهوم بررسی ماهیت قدرت در جوامع مدرن بود. هژمونی به شیوه‌ای از حاکمیت اشاره دارد که در آن سلطه طبقاتی صرفاً بر مبنای اجبار نبوده، بلکه براساس پذیرش فرهنگی و ایدئولوژیک توسط طبقات فرودست نیز می‌باشد. از طرف دیگر هژمونی قدرت بدون مقاومت نیست. هژمونی رهبری اخلاقی و فکری بوده و مستلزم اقتناع است و خود همین مستلزم فرایندهای پیچیده مذاکره و طرد و جذب همراه با اعمال فیزیکی است؛ یعنی همان چیزی که گرامشی در مراجعه به جامعه مدنی آن را مورد بحث قرار داد.^(۹)

بدین ترتیب می‌توان گفت که هژمونی کسب شده توسط دولت‌های مدرن سرمایه‌داری اصلی‌ترین عامل در تکوین هویت ملی در دوران مدرن در غرب بوده است. مهمترین خصلت این هژمونی توانایی در تداوم روایت هویت ملی است؛ یعنی چیزی که اغلب کشورهای در حال توسعه فاقد آن هستند. در کشورهای مزبور گاهی، مذهب، نژاد، قومیت و زبان به صورت مقطعی تبدیل به منبع اصلی روایت هویت ملی می‌شود. ولی بعد از گذشت مدت‌زمانی به دلیل ناتوانی در عدم استمرار، این روایت هویت هم با اخلاص روبه‌رو می‌شود. حکایت ناکامی جنبش‌های ناسیونالیستی در دنیای غیر غربی را تا حد زیادی می‌توان معلول همین مسأله دانست.

۳. جهانی شدن و مسأله هویت ملی

جهانی شدن در ابعاد گوناگون خود، اجزای تشکیل دهنده هویت ملی شکل گرفته در

مدرنیته را متحول کرده و به تبع آن خود هویت ملی هم متحول شده است. جهانی شدن اقتصاد بیش از انواع دیگر هویت‌ها، هویت نقشی ناشی از کار را تحت تأثیر قرار داده و این در حالی است که جهانی شدن فرهنگ، هویت‌های نوعی (مذهبی، قومی و فرهنگی) را با چالش مواجه کرده است. همین طور پیچیدگی و عدم قطعیت اجتماعی به وجود آمده بر اثر چالش‌های مزبور، امنیت هستی‌شناختی فرد و در نتیجه هویت فردی وی را مورد تهدید قرار داده است. همه اینها در حالی اتفاق می‌افتد که هژمونی گذشته دولت‌های مدرن نیز تضعیف شده است. دو گرایش متضاد هویتی ماحصل تحولات مزبور است. از یک طرف تمایل به لایه فراملی هویت تقویت می‌شود و از طرف دیگر مقاومت‌هایی فروملی در برابر تهدیدات هویتی ناشی از جهانی شدن ایجاد می‌شود که می‌توان آن را با مفهوم سیاست هویت مورد بررسی قرار داد.

روند جهانی شدن اقتصاد که به طور اخص بعد از افول هژمونی آمریکا و شکست نظام «برتون و وودز» شکل بارزی به خود گرفت، توانایی دولت‌های ملی را در کنترل اقتصاد ملی در برابر اقتصاد جهانی کاهش داد. با فروپاشی نظام اقتصادی سوسیالیستی این روند باز هم تشدید شد. یکی از نتایج عمده چنین روندی کاهش توانایی دولت‌ها در ایجاد یک جامعه کاری است. اما کار همراه با ملیت همواره دو منبع عمده هویتی در قرن بیستم بوده است.^(۱۰) از همین رو این ناتوانی دولت‌ها موجب خواهد شد تا وفاداری‌های شهروندان تحت تأثیر قرار گیرد و همین زمینه را برای تضعیف هویت ملی فراهم خواهد کرد، زیرا اگر کسی نتواند به واسطه کاری که انجام می‌دهد برای خود هویت کسب کند، در آن صورت می‌کوشد تا هویتی مبتنی بر اصل و منشأ خود ایجاد یا بازسازی کند. معلوم شده است که در ایالات متحده طرد شدن از تولید و مصرف موجب افزایش آگاهی نسبت به هویت قومی می‌شود.^(۱۱) فراملی شدن تولید، از این منظر به فراملی شدن هویت کمک می‌کند، آن هم در مورد افرادی که شرکت‌های فراملیتی برای آنها کار ایجاد کرده‌اند. اما در مواردی که این مسأله منجر به بیکاری می‌شود، نوعی مقاومت شکل می‌گیرد که در شکل سیاست هویت بروز می‌کند.

در بعد فرهنگی جهانی شدن نیز شاهد آن هستیم که دو جریان متعارض به طور همزمان در حال پیش روی هستند. جریان اول را می‌توان نوعی جهانی شدن از پایین دانست. به این معنا که افزایش آگاهی جمعی نسبت به برخی از پدیده‌ها نظیر تخریب محیط‌زیست، قاچاق مواد مخدر، نقض حقوق بشر و غیره که تبعات آنها فرامرزی است، باعث شده تا گروه‌های مختلف در

کشورهای مختلف حول مسائل مشترک احساس هويت مشترک کنند. به عنوان نمونه می‌توان از سازمان‌های غیردولتی (NGOs) طرفدار محیط‌زیست و حقوق بشر نام برد. در چنین مواردی شاهد آن هستیم که لایه فراملی هويت تقویت می‌شود. اتفاقاً در بسیاری از موارد دولت‌ها به تقویت این لایه کمک می‌کنند، زیرا آنها نیز به فکر منافع بلندمدت خود هستند و از گسترش تروریسم و تخریب محیط‌زیست متضرر می‌شوند.

اگرچه جهانی شدن رسانه‌های جمعی یکی از اصلی‌ترین ابزارها در جهت افزایش آگاهی عمومی است، با این حال جنبه دیگر این مسأله تضعیف فرهنگ‌های محلی و حتی ملی از طریق رسانه‌های جهانی شده است. این رسانه‌ها تابوها و مقدسات فرهنگ‌های سنتی را به راحتی زیر پا می‌گذارند و موجبات نگرانی افراد دارای فرهنگ محلی و بومی را سبب می‌شوند. شاید چندان اغراق نباشد که بگوییم امروزه زبان انگلیسی در حال تبدیل شدن به یک زبان جهانی است و شاید در آینده نزدیک همان نقشی را ایفا کند که زمانی زبان‌های ملی ایفا می‌کردند، اما در سطحی فراملی. برای درک این تهدید کافی است توجه داشته باشیم که زبان اولین ابزاری است که با آن ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای قابل پذیرش و غیرقابل پذیرش شکل داده می‌شوند. آنهایی که واژه‌ها و در نتیجه تعاریفشان قدرت آن را دارد که تعداد زیادی از مردم را تحت پوشش قرار دهد، قدرت آن را دارند که تا حد زیادی آنچه را که باید تعریف شود، تعریف کنند و بگویند واقعیت همین است.^(۱۲) یک جنبه از سیاست هويت نیز ناشی از مقاومت فرهنگ‌های محلی و حتی ملی در برابر چنین جریان‌هایی است.

اما هويت فردی هم در عصر جهانی شدن مصون از تغییر و تحول نیست. هر چه محیط پیرامون انسان پیچیده‌تر و غیرقابل پیش‌بینی‌تر می‌شود، به همان اندازه احساس امنیت ناشی از هويت نیز کاهش می‌یابد، چیزی که حتی می‌تواند زمینه بحران هويت فردی را هم فراهم آورد. وقتی فرد یک تکیه‌گاه امن هویتی ندارد و حتی شاهد تضعیف روزافزون دولت در برابر جریانات فراملی است، دچار نوعی ناامنی هستی‌شناختی می‌شود. او گمان می‌کند تکیه‌گاه‌های عقیدتی و روانی‌اش در حال فروپاشی‌اند. هرچه این تصور بیشتر تقویت می‌شود و تکوین پیدا می‌کند، به همان اندازه زمینه برای مقاومت‌های شدیدتر فراهم و آماده‌تر می‌شود. بنیادگرایان مذهبی حتی در این راه خود را به کشتن نیز می‌دهند. در کشورهایی مثل ایران، افغانستان و سودان که دولت‌ها برآمده از جنبش‌های اسلام‌گرایی هستند، چنین زمینه‌ای حتی در سطح دولتی نیز تقویت می‌شود

و لذا می‌تواند در مقابل قدرت اعمال شده یک مقاومت شکل دهد به زبان گرامشی کشورهای تحت شرایطی توانایی ایجاد یک بلوک تاریخی در برابر هژمونی (مورد تصور خود) را دارا هستند.

سیاست هویت را در ابعاد گوناگون آن می‌توان پاسخی به تهدیدات هویتی به خصوص تهدیدات هویتی ناشی از جهانی‌شدن دانست. این پاسخ بیشتر در بعد هویت نوعی و فردی است اما گاهی شکل ملی نیز به خود می‌گیرد؛ یعنی دولت‌ها در برابر تهدید هویت ملی واکنش نشان می‌دهند. غالباً در این مورد از عبارت سیاست هویت استفاده نمی‌شود، ولی اگر بپذیریم که سیاست هویت واجد دو خصلت جنبش بودن و واکنش به طردشدگی هویتی است، در آن صورت می‌توان دامنه این مفهوم را توسعه داد. به عنوان مثال در کشوری مثل افغانستان گروه طالبان به عنوان یک جنبش بنیادگرای اسلامی، دولت را نیز در اختیار گرفته بود. در اینجا نیز «سیاست موجود در سیاست هویت عطف به قدرت دولتی است.»^(۱۳) اما نه برای مقاومت در برابر آن، بلکه برای کسب و قبضه کردن آن و خود این در حالی است که این جنبش در نظام بین‌الملل حاشیه‌نشین شده است.

«فضاهای اجتماعی فراملی»^{۱۴} پدید آمده بر اثر جهانی‌شدن را می‌توان یکی از بهترین نمونه‌های فضای هویتی در عصر جهانی‌شدن دانست. امروزه به دلیل گسترش ابزارهای ارتباط جمعی، مهاجران این امکان را پیدا کرده‌اند که نوعی رابطه جدید مجازی را با کشور مادر برقرار کنند. برای اغلب مهاجران که بازگشت به میهن برای آنها میسر نیست. وطن و میهن یک مفهوم مجازی است که در فضای سببرنتیکی می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. در بسیاری از موارد این مهاجران به شیوه‌های گوناگون در مسائل داخلی کشور مادر تأثیر می‌گذارند. چه از طریق ارسال پول مثل مهاجران مکزیکی در آمریکا و کوزوویی‌ها و ترک‌های مقیم آلمان و چه از طریق حمایت از جنبش‌های جدایی خواهانه مثل سیک‌های مقیم آمریکا و کردهای مقیم اروپا. در ضمن آنها به نوع جدیدی از ناسیونالیسم که اندرسون آن را ناسیونالیسم از راه دور می‌داند گرایش پیدا کرده‌اند.

تصویری که بدین‌سان از هویت در عصر جهانی‌شدن به دست می‌آید، تصویر چندان خوشایندی نیست. مبانی هویت ملی تضعیف شده، هویت ناشی از کار معنای گذشته خود را از

دست داده، هویت فرهنگی معنای متفاوتی پیدا کرده و هویت فردی در هاله‌ای از ناامنی هستی‌شناختی محصور شده است. هویت غالب و برتری هم وجود ندارد. شرکت‌های چندملیتی فاقد توفیق دولت‌های مدرن در زمینه ایجاد هویت فراملی واحد هستند. اما در عین حال به تضعیف روایت هویت ملی هم یاری رسانده‌اند. به نظر می‌رسد فضای هویتی عصر جهانی شدن در تعامل میان جریان‌های فراملی و انسدادهای محلی است که شکل می‌گیرد. هرچه آگاهی نسبت به بی‌اتها بودن جریانات جهانی افزایش می‌یابد، به همان اندازه جست‌وجو برای یافتن یک نقطه، یک چارچوب و یک جهت ثابت زیاد می‌شود. (۱۴)

۴. تبارشناسی هویت در خاورمیانه

ملت‌های خاورمیانه مدرنیته را پیش از هر چیز به واسطه استعمار شناختند، چه استعمار مستقیم و چه استعمار غیرمستقیم که در شکل مداخله در امور داخلی ظاهر می‌شد. از همین رو در شکل‌گیری هویت‌های جدید در این منطقه شناخت این عامل جایگاه خاصی دارد. از همان دوران اولیه حضور استعمار به‌خصوص بعد از کشف نفت در آستانه قرن بیستم در خاورمیانه، دو جریان متضاد هویتی شکل گرفت. از یک طرف قدرت‌های استعماری برای تثبیت حکمرانی خود (یا به تعبیری اعمال قدرت) به استفاده ابزاری از شکاف‌های مذهبی و قومی پرداختند. از طرف دیگر تداوم روش‌های استعماری منجر به رشد جنبش‌های ناسیونالیستی ضداستعماری (یا به تعبیری مقاومت در سطح ملی) شد. پس از لحاظ تاریخی استعمار دو جریان هم‌زمان را در خاورمیانه ایجاد کرد. ناسیونالیسم وحدت‌بخش و قبیله‌گرایی تفرقه‌افکن (۱۵) که این دو نیز ایجادکننده دو هویت متعارض بودند؛ یعنی هویت قبیله‌ای و ملی که به ترتیب دگرهای فروملی و ملی تولید می‌کردند، اما با توجه به میزان پایین ارتباطات در خاورمیانه آن روز «دگر»های فروملی محسوس‌تر از دگرهای ملی بودند. به همین دلیل نیز نخستین حرکت‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه مجبور بودند برای پیشبرد اهداف خود یا به مذهب و یا به قومیت تکیه کنند.

در مقابل این دو جریان، جریان سومی نیز وجود داشت که در سطح فروملی تولید یک دگر فراملی می‌کرد. این «دگر» همان غرب بود که در شکل استعمار و کفار ظاهر شده بود. علما و فقهای دینی به‌خصوص علمای شیعه، غرب را معادل کفار تلقی کرده و در مقابل آن بر تشکیل

امت اسلامی تأکید می‌کردند که بیانگر یک هویت فراملی دینی بود، لذا می‌توان گفت که دین در خاورمیانه از همان ابتدا موضعی دوگانه نسبت به ناسیونالیسم داشت: از یک طرف «دگر» فراملی مورد نظر ناسیونالیست‌ها؛ یعنی استعمار را نفی می‌کرد، ولی از طرف دیگر با تبلیغ نوعی جهان وطن‌گرایی^۱ و فراملی‌گرایی مذهبی زمینه‌های ایجاد یک هویت ملی را تضعیف می‌کرد. بدین ترتیب هرگاه دگر فراملی مورد نظر ناسیونالیست‌ها و علمای مذهبی در راستای هم قرار می‌گرفت، یک جنبش اجتماعی شکل می‌گرفت. این جنبش زمانی تقویت می‌شد که این دگر فراملی؛ یعنی استعمار به شکل بارزتری در امور داخلی دخالت می‌کرد.

هم هویت مورد نظر ناسیونالیست‌ها و هم هویت مورد تأکید جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه، مصون از تعارضات ناشی از تعامل هویت‌های فراملی، ملی و فروملی نبودند. به همین دلیل به نظر می‌رسد که هم جنبش‌های اجتماعی هویت محور و هم جنبش‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه، بیشتر با مفهوم مقاومت قابل توصیف‌اند تا قدرت. به این معنا که اغلب جنبش‌ها بیش از آنکه در فکر تأسیس باشند، در صدد نفی برخی هویت‌های فروملی و فراملی بوده‌اند. به همین دلیل نیز جنبش‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه موفق به ایجاد و روایت یک هویت ملی نشدند. به عبارت دیگر روایت هویت در خاورمیانه همواره در تعارضات هویتی ناشی از تعامل دین، دولت و قومیت در سطوح ملی، فروملی و فراملی دست و پا زده است.

از منظر تاریخی تعامل فوق‌قل از تشدید روند جهانی‌شدن در اواسط دهه ۱۹۷۰ شاهد دو نقطه عطف بوده است. مرحله نخست را می‌توان اوایل قرن بیستم دانست که همراه بود با تحولاتی نظیر جنگ جهانی اول، ظهور شوروی، تجزیه امپراتوری عثمانی و مهاجرت گسترده یهودیان به اسرائیل کنونی و مرحله دوم عبارت است از آغاز جنگ سرد و سرایت بلوک شرق و غرب به خاورمیانه. در هر یک از دوره‌های فوق شاهد آن هستیم که حضور نیروهای فراملی به ترتیب در خاورمیانه افزایش می‌یابد. مرحله نخست را می‌توان زمینه‌ساز تقویت هویت نقشی (ناشی از تقسیم کار) دانست که طی آن دولت‌های خاورمیانه و عمدتاً دولتهای ایران، مصر و ترکیه کوشیدند با وابسته کردن جمعیت بیشتری به درآمدهای دولتی زمینه را برای تقویت هویت ملی فراهم کنند. چنین جنبش‌هایی سعی در تقویت روند سکولاریسم داشتند که خود منجر به

1. Cosmopolifianism

تضعیف دو ضلع قومیت و مذهب در برابر دولت در دهه‌های نخست قرن بیستم شد. البته رشد انترناسیونالیسم مارکسیستی و نفوذ آن به خاورمیانه نیز در این میان بی‌تأثیر نبود.

نقطه عطف دوم در روند تکوین هویت‌ها یا به عبارت بهتر تعامل میان قومیت، مذهب و دولت در خاورمیانه عبارت است از شکل‌گیری جنگ سرد و تحولاتی در سه سطح فراملی، منطقه‌ای و داخلی در خاورمیانه. این تحولات به ترتیب عبارتند از ظهور آمریکا و شوروی به عنوان دو ابرقدرت جهانی، افول موقعیت بریتانیا در خاورمیانه، تشکیل دولت اسرائیل و کودتای ۲۸ مرداد ایران در سطح منطقه‌ای و افزایش جمعیت، رشد شهرنشینی و تشدید روند مدرنیزاسیون در سطح داخل کشورها. در مرحله دوم بین‌المللی شدن خاورمیانه، دو تحول عمده باعث افول جنبش‌های سکولارناسیونالیستی و چپ شد: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران و افول پان‌عربیسم در پی شکست اتحاد مصر و سوریه و نیز شکست اعراب از اسرائیل در جنگ شش روزه. این دو عامل باعث شدند تا ناسیونالیسم چپ در کشورهای عربی انقلابی و نیز جنبش‌های ناسیونالیستی در ایران و ترکیه تضعیف شده و راه برای ظهور اسلام سیاسی هموار شود؛ به‌خصوص در مورد ایران، دخالت آشکار آمریکا در برکناری مصدق باعث شد تا زمینه‌های ظهور اسلام‌گرایان تقویت شود. اسلام‌گرایانی که اکثر نیروهای آن از طبقات متوسط جدید شهری (که به واسطه گسترش شهرنشینی افزایش یافته بود) تشکیل می‌دادند.

نگاهی به تحول تاریخی تعامل دین، دولت و قومیت نشان‌دهنده آن است که در این تعامل سه عامل اهمیت خاصی داشته و دارند:

۱. ارتباط با غرب و نظام سرمایه‌داری؛
۲. شکاف‌های قومی و نژادی؛
۳. فرهنگ سیاسی.

عامل اول نیروی فراملی است و عامل دوم و سوم را می‌توان در سطوح ملی و فروملی هم مورد بررسی قرار داد. یکی از دلایل اصلی شکست جنبش ناسیونالیستی دکتر مصدق را می‌توان عدم آشنایی وی با نیروهای فراملی بخصوص سرمایه‌داری در حال گسترش در آن دوران دانست. از قضایای روزگار دشمن سرسخت مصدق؛ یعنی رضاشاه نیز قربانی همین مسأله شد. رضاشاهی که توانسته بود همانند همتای خود در ترکیه، با تکیه بر ابزارهای نوین ارتباطی، تغییر نظام

آموزشی، ایجاد نظام بوروکراتیک و مطبوعات مدعی روایت هویت ملی موفقیت قابل توجهی کسب کند.

۵. جهانی شدن و مسأله هویت در خاورمیانه

اگر اواسط دهه ۱۹۷۰ را مبدأ تشدید روند جهانی شدن بدانیم، در آن صورت می‌توان گفت که چند تحول بسیار مهم طی ربع قرن گذشته در خاورمیانه رخ داده که بر هویت‌ها نیز تأثیر گذاشته است. این تحولات به ترتیب زمانی عبارتند از بحران نفتی اعراب، وقوع انقلاب اسلامی در ایران و به تبع آن جنگ ایران و عراق، پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و بالاخره حمله عراق به کویت و آزادسازی کویت توسط نیروهای چندملیتی به رهبری آمریکا. این تحولات موجب شدند تا خاورمیانه طی دو دهه گذشته شاهد مرحله سوم و چهارم بین‌المللی تر شدن خود باشد. مرحله سوم در ابتدای دهه ۱۹۸۰ و بعد از وقوع انقلاب اسلامی صورت گرفت حال آنکه مرحله چهارم به تبع حمله عراق به کویت و اشغال این کشور رخ داد. در هر یک از دو مرحله مزبور، روایت هویت ملی در کشورهای خاورمیانه دچار تحولاتی اساسی شد.

افزایش سرسام‌آور قیمت نفت بعد از بحران نفتی اعراب، موجب شد تا کشورهای صادرکننده نفت در صدد کسب قدرت بیشتر باشند. به دلایل متعدد و از جمله احساس ناامنی دولت‌های خاورمیانه، کسب قدرت معطوف به کسب قدرت نظامی بود. اختصاص دادن بخش زیادی از درآمدهای نفتی به تقویت بدنه دولت و مسلح کردن آن، باعث شد تا گرایش دولت‌های منطقه به هویت سرزمینی باز هم تقویت شود. هویت سرزمینی خود ماحصل گرایش به ایجاد یک دولت مدرن و ستفالیایی در خاورمیانه بود. بعد داخلی این گرایش همان تشدید روند مدرنیزاسیون و به تبع آن افزایش شکاف‌های طبقاتی در جوامعی نظیر ایران بود که از قدمت شهرنشینی قابل توجهی (در مقایسه با کشورهای عربی) برخوردار بودند. از طرف دیگر در پی این مسأله قدرت مالی نیروهای فروملی (قومیت و مذهب) نیز تقویت شد. همین‌طور در سطح ملی دولت‌ها کوشیدند برای تقویت هویت سرزمینی خود، از قومیت یا مذهب در کشورهای همسایه بهره‌برداری هویتی بکنند. همه اینها در حالی بود که این روند افزایش قیمت نفت کشورهای صادرکننده را بیش از گذشته به نظام سرمایه‌داری و نیروهای فراملی وابسته کرده بود.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران را می‌توان از نخستین نمودهای تقویت نقش نیروهای فراملی در منطقه دانست، زیرا انقلاب ایران، انقلابی بود که در عصر اطلاعات اتفاق افتاد و رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی انقلاب را هدایت کرد و از طرف دیگر با وقوع انقلاب، یکی از اصلی‌ترین منابع مقاومت هویتی در برابر جهانی شدن شکل گرفت، چون انقلاب اسلامی در دهه ۱۹۸۰ در واقع به مثابه یک سازمان غیردولتی عمل می‌کرد و به هنجارهای نظام بین‌الملل توجه چندانی نداشت. به همین دلیل نیز تعامل دین، دولت و قومیت در خاورمیانه بر اثر انقلاب اسلامی دچار تحولات اساسی شد به این معنا که برای نخستین بار در تاریخ معاصر خاورمیانه، این امکان به وجود آمد که هویت اسلامی صاحب یک روایت‌کننده شود. این هویت در حقیقت، هویتی بود که دگر خود را مدرنیته تعریف کرده بود. به همین علت نیز ابزارهای به کار گرفته شده برای روایت چنین هویتی، ریشه در سنت‌های فرهنگی مذهبی داشت. مسجد، حسینیه‌ها، نمازجمعه‌ها و مراسم مذهبی از جمله اصلی‌ترین ابزارهای روایت چنین هویتی بودند.

وقوع جنگ میان ایران و عراق باعث شد تا هویت‌های سرزمینی در خاورمیانه دیگر بار مورد توجه قرار گیرد. آمیزش ایدئولوژی ناسیونالیسم مبتنی بر خاک با ایدئولوژی اسلامی در دوران جنگ میان ایران و عراق، ترکیب پیچیده‌ای از هویت ملی را در ایران به وجود آورد. این جنگ موجب شد تا جهان وطن‌گرایی ریشه‌دار اسلامی در خاورمیانه تا حد زیادی تضعیف شود. زیرا در این جنگ ایرانیان و اعراب یکدیگر را به عنوان دگر تعریف می‌کردند. از منظر هویتی انقلاب اسلامی دو تحول عمده را در خاورمیانه سبب شد:

۱. افول پان‌عرب‌سیم و از بین رفتن نفوذ رژیم‌های پان‌عرب که علت اصلی آن جنگ ایران و عراق و تهدید امنیت کشورهای حاشیه خلیج فارس بر اثر اشغال مناطقی از عراق توسط ایران بود. در نتیجه این امر مصر در ۱۹۸۴ و پس از برگزاری نشست اتحادیه عرب به صحنه سیاست جهان عرب برگردانده شد.

۲. ظهور اسلام سیاسی که کل کشورهای عرب را تهدید کرد و بر اثر این تهدید کشورهایی نظیر اردن، عربستان سعودی و مصر برای حفظ امنیت خود باز هم به آمریکا نزدیکتر شدند.^(۱۶) بعدها با پایان جنگ سرد، این دو پدیده باز هم شاهد تغییرات جدید شدند.

پایان جنگ سرد و به دنبال آن جنگ خلیج فارس، چهارمین مرحله بین‌المللی شدن خاورمیانه بود. تحولاتی که از پس این وقایع اتفاق افتاد، به خوبی نشان داد که این مرحله دارای

تفاوت‌های بنیادی با مراحل قبلی است و مهمترین دلیل این تفاوت نیز همانا جهانی‌شدن است. در نتیجه گسترش حضور آمریکا در خلیج فارس و منطقه خاورمیانه فضای مانور دولت‌های منطقه نیز کاهش یافت و گسترش این محدودیت به فضاهای هویتی، روایت هویت ملی را با تهدید مواجه کرد. این تهدید برای کشورهای مختلف اشکال مختلفی داشت. ایران به دلیل شرایط تهدیدزای جدید، سیاست‌های عمل‌گرایانه‌تری در پیش گرفت، عراق به صورت دو فاکتو تجزیه شد و ترکیه با مسأله قومیت کردی مواجه شد. علاوه بر اینها در مورد کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس، نوعی گره‌خوردگی میان هویت و امنیت نیز به وجود آمد. به این معنا که حفظ هویت ملی این کشورها در گرو حفظ سرزمین آنها و این نیز در گرو حضور آمریکا در منطقه بود. در چنین شرایطی آمریکا دیگر غیرخودی و «دگر» محسوب نمی‌شد. برای کشورهای مزبور صدام یک دگر هویتی محسوب می‌شد و نه آمریکا. بنابراین حضور آمریکا در منطقه به خاطر شرایط پس از جنگ سرد در خاورمیانه، علاوه بر حضور فیزیکی، حضور هویتی نیز هست.

در سطح فروملی نیز پایان جنگ سرد و تشدید روند جهانی‌شدن موجب تحولات قابل توجهی شد. این تحولات را می‌توان در مثلث «دولت - قومیت - مذهب» بهتر درک کرد. شکستن فضای جنگ سرد و نیز جنگ خلیج فارس، قومیت‌کردی را بار دیگر تبدیل به یکی از مهمترین مسائل منطقه کرد. اما نکته و تفاوت اساسی در جنبش‌کردی بعد از جنگ خلیج فارس با جنبش‌کردی دهه‌های نخست قرن بیستم در این بود که این بار این جنبش مسلح به ابزارهای جهانی‌شدن بود؛ یعنی استفاده از حضور نیروهای فراملی، استفاده از شبکه‌های ارتباطی فراملی میان کردهای منطقه با کردهای اروپا و استفاده از شبکه‌های الکترونیکی برای تقویت این جنبش. همین‌طور اسلام‌گرایی دهه ۱۹۹۰ در خاورمیانه تا حد زیادی ریشه در این تصور داشت که جهانی‌شدن و پایان جنگ سرد به معنی تکتازی لیبرالیسم به رهبری آمریکا است. از طرف دیگر تقویت موقعیت اسلام‌گرایان در خاورمیانه منجر به تضعیف جایگاه ایدئولوژیهای غربی بخصوص مارکسیسم شد. یکی از دلایل این امر آن بود که مارکسیسم در خاورمیانه، همانند مارکسیسم اروپایی در دهه ۱۹۷۰ مورد نقادی و بازسازی قرار نگرفته بود.

در یک سطح دیگر ظهور اسلام‌گرایی نشانه‌ای بود از ظهور نوعی آگاهی تمدنی در جهان اسلام. این آگاهی به خصوص در میان جنبش‌های اسلامی شکل بارزتری دارد. هم جهانی‌شدن و هم پیچیدگی موجود در شبکه فراملی قدرت - مقاومت، باعث می‌شود تا تصور جنبش‌های

اسلامی از جهانی شدن متفاوت از تصور دولت‌های اسلامی باشد. به این معنا که در اغلب موارد جنبش‌ها احساس می‌کنند خود دولت‌های اسلامی ابزاری هستند در جهت گسترش نظام سرمایه‌داری و سلطه آن بر حیات مسلمانان. در برخی موارد نیز ناتوانی دولت‌ها باعث می‌شود تا افراد و جنبش‌ها دچار نوعی حس ناامنی شده و واکنش نشان دهند. پس می‌توان گفت که احیای اسلام در اشکال متعدد خود پاسخی است به الیناسیون دوگانه، در وهله نخست مسلمانان احساس می‌کنند محکوم منطبق نظام جهانی مدرن‌اند و نه خود مدرنیته. به عبارت دیگر بسیاری از مسلمانان خود را نه سوزده‌های فعال در مدرنیته، بلکه ابژه‌های آن می‌بینند. الیناسیون دوم این است که در جوامع اسلامی هم نهادهای مدنی و هم خود دولت به نوعی در حال تلاشی شدن هستند. جهانی شدن با این دو عامل ارتباط نزدیک دارد. (۱۷)

یکی دیگر از تبعات هویتی جهانی شدن در خاورمیانه، جهانی شدن رسانه‌ها در این منطقه بود که به‌خصوص در شکل شبکه‌های ماهواره‌ای در بعد از جنگ خلیج فارس گسترش یافت. گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای عربی و ترکیه این امکان را به وجود آورد که اعراب و ترک‌ها از فضای سبیرنیتیکی برای روایت هویت ملی خود بهره‌برداری کنند. نفوذ جریان‌های تصویری مزبور در فضای ایران و برخی دیگر از کشورها باعث تهدید روایت هویت ملی شد. اعراب و ترک‌ها و بعدها ایرانیان (از طریق اینترنت) این امکان را پیدا کردند که ضمن برقراری ارتباط با مهاجران در اروپا و آمریکا به تقویت و گسترش فضای اجتماعی فراملی یاری رسانند که خود این نیز به نوعی تقویت ناسیونالیسم از راه دور محسوب می‌شد. افزون بر همه اینها این شبکه‌های ماهواره‌ای توانستند فضای خبری انحصاری دولتی در خاورمیانه را تا حد زیادی بشکنند و زمینه را برای طرح مسائل جدید در رسانه‌ها فراهم کنند. از این منظر می‌توان گفت که تعامل دین، دولت و قومیت در خاورمیانه هم‌اکنون در فضای مجازی نیز جریان دارد. هم اسلام‌گرایان و هم جدایی‌طلبان کرد صاحب شبکه‌های ماهواره‌ای هستند و از این طریق دولت‌های خاورمیانه را به چالش می‌کشند. عملکرد شبکه الجزیره در حملات اخیر آمریکا به افغانستان نشان داد که هنوز بازیگران متعدد در عصر جهانی شدن فضای مانور دارند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که از دهه ۱۹۹۰ حضور نیروهای فراملی در خاورمیانه افزایش پیدا کرده و همین امر تهدیداتی را متوجه روایت هویت ملی کرده است. این تهدید از سه طریق صورت می‌گیرد:

۱. در سطح ملی از طریق تضعیف ابزارهای روایت هویت ملی به واسطه ظهور شبکه فراملی قدرت - مقاومت؛

۲. در سطح فروملی از طریق فعال کردن و تقویت نمودن جنبش‌های اجتماعی؛

۳. در سطح فراملی از طریق جنبش‌های قومی و مذهبی فراملی نظیر ناسیونالیسم کرد و اسلام‌گرایی سیاسی.

هویت‌های جدید در خاورمیانه نیز هنوز جهت‌گیری کاملاً روشنی ندارند، اما شواهد حکایت از آن دارند که جهانی‌شدن هم‌زمان نیروهای فراملی و فروملی را در خاورمیانه دچار تحولات اساسی کرده و همین تحولات تبعات هویتی گوناگونی به همراه خواهند داشت و یکی از این تبعات لزوم توجه به هویت ناشی از تقسیم کار است. به نظر می‌رسد با پیشرفت روند جهانی‌شدن به خصوص جهانی‌شدن اقتصاد، لزوم توجه به تبعات هویتی این مسأله بیش از پیش آشکار می‌شود.

یادداشت‌ها

1. Ernesto Laclau and Lilian Zac, "*Minding the Gap: The Subject of Politics*," *The Making of Political Identities*, Edited by Ernesto Laclau, (London: Verso, 1994), P.18.
2. Zygmunt Bauman. *Globalization: The Human Consequences*, (New York: Coloumbia University Press. 1998), PP:2-3.
3. Tom Shakespeare, "Social Constructivism as a Political Strategy" *The Politics of Constructivism*, Edited by Irving Velody and Robin Williams, (London: SAGE Publication. 1998), PP.169-171.
4. Timothy W.Luke, "The Politics of Digital Inequality: Access, Capability and Distribution in Cyberspace" in *The Politics of Cyberspace*, Edited by Chris Toulouse and Timothy W.Luke, (London: Routledge, 1998), P.12.
5. Jonathan Friedman, "The Implosion of Modernity" *Challenging boundaries*, Edited by Michael

- Shapiro & Hayward R.Walker, (London: University of Minnesota Press, 1996), P.248.
6. Ger Duijzings, *Religion and The Politics of Identity in Kosovo*, (London: Hurst & Company, 2000), PP. 18-20
7. Andrea T.Baumeister, *Liberalism and The Politics of Difference*, (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2000), P.6.
8. Benedict Anderson, *Imagined Community* (London: Verso. 1992), P.205.
9. James Martin, *Gramsci's Political Analysis: A Critical introduction*, (London & New York: Macmillan and ST.Martin's Press. 1998), P.166
10. James H.Mittelman, "Globalization: Captors and Captive", *Third World Quarterly*, Vol.21, NO.6, 2000. P.293.
11. Alain Touraine, *Critique of Modernity*, Translated by David Macey, (Oxford: Blackwell, 1995), PP. 183-184.
12. James Watson, *Media Communication* (New York: Mcmillan Press, 1998), P.13.
13. Mary Kaldor, *New and old wars: Organized Violence in a Global Era*, (Cambridge: Polity Press, 1999), P.76.
14. Birgit Meyer and Peter Geschiere, "Globalization and Identity: Dialectics Of Flow and Closure," in *Globalization and Identity*, Edited by Birgit Meyer and Peter Geschiere, Oxford: Blackwell, 1999, P.2.
15. Bassam Tibi, "The Simultaneity of the Unsimultaneous: Old Tribes and imposed nation - States in the Modern Middle East," in *Tribes and State formation in the Middle East*, Edited by Philip S.Khoury & Joseph Kostine, Berkely: University of California Press, 1990. P.148.
16. Ali carkoglu, Mine Edar and kernal Kirisci, *The Political Economy of Regional Cooperation in the Middle East*, London & New York: Routledge. 1998.
17. Mustapha Kamal Pasha, Ahmed I.Samatar, "The Resurgence of Islam", in *Globalization: Critical reflections*, edited by James H.Mittelman, Boulder, Lynne Rienner, 1996, P.188.